

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از نشریه عقاب-۳ ارگان تنوریک MLOA

اول جولای ۲۰۱۲

جنگ طالبان یک جنگ مقاومت ملی نیست!

در این روزها که ستم امپریالیسم در کشور ما به چشم همگان می خورد و طشت رسوائی تجاوزگران و متحدان شان سرریز کرده، باز با کمال تأسف عده ای اینجا و آنجا به یاد کفن کش سابق افتاده اند و حتی در غرب هوای حمایت از طالبان بر سرشان زده است. طی بیشتر از سه دهه با دریغ و درد که به مراتب شاهد چنین تراژیدی ها بوده ایم. چنان که با حاکمیت وحشی جهادی ها برخی از مردم به "نجیب جلاد" رضایت می دادند و با آمدن امارت کور و مستبد طالبان هوای استقرار سلطنت و غیره و غیره بر سر شان می زد. حال بار دیگر تکرار همان تراژیدی است و یکی از دلایل هم به طور قطع نبود یک الترناتیف و یا بدیل حاکمیت ملی – انقلابی است که توده ها برای تأمین حقوق و آزادی های شان بر آن متکی شوند. ولی چه می توان کرد این بدبختی ما و ملت مظلوم ماست که هر جنایت کاری با رسیدن به قدرت در قدم اول مغزهای اندیشمندان و سینه های پُر از آرزوی بهترین فرزندان این سرزمین را به تیرکین بست و ضربه کاری اش را بر نهادها و ساختارهای مردمی وارد کرد تا مردم ما را از رهبری خردمند و ستادهای کارآ محروم کند. اندک شماری از اندیشمندان دلسوز باقی مانده این سرزمین نیز یا فرسوده شده اند یا عوامل بازدارنده گوناگون سد راه شان شده و آن ها را به حاشیه زده است. در نهادهای مردمی ضربت خورده موجود هم انحرافات، درون خوری ها و یکی دو کردن های حقیر فردی و گروهی انرژی های مفید شان را به ناحق فرسوده و ضایع می سازد. امیدواریم اندیشمندان و روشنفکران مترقی و وطن خواه، اعم از سالمند و جوان، و نهادهای مردمی ما، با دقت و توجه عمیق تر به مُلک و مردم شان و تمکین به رسالت تاریخی خود بر مشکلات و موانع غلبه کنند و چراغی فرا راه خلق خود شوند تا این خلق مظلوم و دربند کشیده شده کماکان از چاله به چاه و از چاهی به چاه دیگر نیفتد و بتواند در پرتو دیدی روشن کشور ویران شده اش را سرانجام در مسیر آزادی، آبادی و رفاه رهنمون شده و استوارانه ره بپوید.

به نظر ما آنچه در رابطه با تأیید طالبان در شرایط موجود نقش فریگیر و گمراه کننده را برای عده ای روشنفکر بازی می کند جنگ مسلحانه ایست که طالبان برای رسیدن دوباره به قدرت علیه اشغالگران و اداره مستعمراتی موجود افغانستان به راه انداخته اند. برخی ها گمان می برند که این جنگ گویا "جنگ مقاومت ملی" و "ضد تجاوز"

است و این همان نکته حساس افغان ها یعنی ضد تجاوزی بودن آن ها است که طالبان ماهرانه بر آن انگشت گذاشته اند و نمودند خود آنچه آن نیستند.

با این حال برخی ها، علی رغم چیز فهمی شان و با حمل عنوان های درشت علمی رسمی، در تأیید و تردید این نیرو و یا آن حرکت، انگیزه های قومی، مذهبی، منطقه ای و یا هم رسیدن به آب و نانی را برای خودشان در نظر دارند، که هدایت چنین افرادی کار حضرت فیل است. ولی از آنجا که بعضاً هم دل سوزانه گمانه زنی هائی می کنند و در توجیه این گمان به نوشته هائی از ستالین و مائوتسه دون استناد می کنند؛ در این یاد داشت کوتاه خواهیم دید که به استناد همان آثار، جنگ طالبان به هیچ وجه شرایط یک جنگ مقاومت ملی را که بتوان از آن حمایت کرد، نداشته و ندارد.

باری در تحلیل تضادهای جامعه خود به نظرات مختلف برخورد کرده بودیم و پایه تحلیل های مختلف را به بحث گرفته بودیم. در آنجا گفتیم عده ای در تحلیل شان "دشمن عمده را اخوان و تضاد عمده را با فئودالیسم می دانند که هم اکنون به قول آن ها بخشی از آن در تقابل و درگیری آشتی ناپذیر با امپریالیسم قرار دارد. و لذا رهنمود این نظر چنین است: برای حل تضاد عمده و دشمن عمده (فئودالیسم و اخوان) باید در همسوئی و همراهی با امریکا عمل کرد و آن را یاری رساند."

ما این نظر را یک جانبه و انحرافی خواندیم که بخشی از واقعیت را می بیند و بخش های دیگر واقعیت را نادیده می گیرد و با این یک جانبه نگری در نهایت به تسلیم طلبی ملی در می غلتد و تجاوز به کشور را توجیه می کند. علاوه بر آن بحث گفتیم که این نظر ماهیت و عملکرد امپریالیسم و زد و بند و همسوئی اش را با فئودالیسم و ارتجاع نادیده می گیرد. تحلیل ما این بوده و هست که تضاد عمده در کشور ما تضاد خلق افغانستان با امپریالیسم و ارتجاع است.

این تحلیل از خصلت جامعه ما ناشی می شود. جامعه ما از نظر ساختاری یک جامعه نیمه مستعمره و نیمه فئودالی بود که با تجاوز امپریالیسم به یک جامعه مستعمره و نیمه فئودالی بدل شده و توسط امپریالیسم و ارتجاع داخلی تحت ظلم و ستم قرار دارد. بناءً، دشمن اصلی مردم ما امپریالیسم و ارتجاع داخلی است و برای سرکوب و دفع این دشمنان و نجات جامعه، ما به یک انقلاب ملی – دموکراتیک تفکیک ناپذیر نیاز داریم. به قول مائوتسه دون " اشتباه است اگر تصور شود که انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک دو مرحله کاملاً متمایز انقلاب هستند." انقلاب ما باید علیه سلطه امپریالیسم و ارتجاع داخلی باشد. ارتجاع داخلی در کشور ما شامل مالکان بزرگ، تاجران دلال وابسته، تکنوکرات های وابسته به غرب، جنگ سالاران، نیروهای بنیادگرای جهادی و طالبی هستند که به تعبیر برحق مائوتسه دون "هرگونه احساس ملی را از دست داده اند و منافع شان با منافع امپریالیست ها درآمیخته است. بدون وجود این خیل میهن فروشان امپریالیسم هرگز به این گستاخی دست به تجاوز نمی زد." (آثار منتخب مائوتسه دون، چاپ فارسی، جلد اول، ص ۲۳۴)

هرگز نباید فراموش کنیم که در پهلوی عوامل دیگر، زمینه ساز و خواستار تجاوز شوروی به افغانستان خلقی – پرچمی ها بودند. از یاد مان نرود که پای بدترین نیروهای آدم کش و ویران گر خارجی، اعم از پاکستانی و ایرانی و عرب و امریکائی و غیر ذالک را همین نیروهای جهادی به افغانستان داخل کردند. طالبان را که به حیث یک سپاه مزدور خود تجاوزگران خارجی بر کشور و مردم ما تحمیل نمودند. حاکمیت موجود را هم همه می دانیم که ترسبات دود طیارات B ۵۲ امریکائی است. همین ها در مجموع همان ارتجاع داخلی هستند که در سطور بالا آن را تعریف کردیم و بی گمان دشمنان خلق اند و در سرشت خود همراه و همسو با منافع امپریالیسم و تجاوز. واقعاً هم بدون

وجود این خیل میهن فروشان نه سوسیال امپریالیسم، نه امپریالیسم و نه هم ارتجاع جهانی هرگز به این گستاخی دست به تجاوز به کشور ما نمی زدند.

به اساس این تحلیل امپریالیسم و ارتجاع در افغانستان اجزای یک جهت تضاد هستند. تصادم اینجا و آنجا شان همان مسأله همگونی و مبارزه اضعاد در درون خود است که ما چنین مبارزه و همگونی را در درون خود نیروهای ارتجاعی و هم در درون خود امپریالیست ها و... شاهد بوده هستیم. در این جا نمی خواهیم آن را به تکرار به بحث بگیریم.

همانگونه که در نظر انحرافی قبلی دیدیم که منافع فئودالیزم و ارتجاع را هم اکنون از امپریالیسم جدا می کند، و به شکل افراطی اش در تقابل هم قرار می دهد، و باز خود در این تقابل جهت امپریالیسم را گرفته به انحراف تسلیم طلبی ملی می غلتد؛ نظر دیگری هم که بخواهد عکس آن را انجام بدهد، یعنی تضاد عمده را صرف با امپریالیسم تشخیص دهد و ارتجاع را که خود دلیل و عامل تجاوز به کشور ما و "ساطر خونین امپریالیسم" است از امپریالیسم تفکیک کند و در این تفکیک و تقابل، طرف نیروهای ارتجاعی را به بهانه این که گروه هائی از آن علیه تجاوز امپریالیسم می جنگند بگیرد، باز با خلط تضادها به انحراف دیگری که دنباله روی از نیروهای ماورای ارتجاعی است، در می غلتد.

طرد تجاوز امر نیک و پذیرفتنی است، ملت ما هم در طول تاریخش به این کار شهرت جهانی یافته؛ ولی باکمال تأسف که با عدم توجه به رهبری و ترکیب نیروها در جنبش های ضد تجاوزی هر بار با ریختن خون هزارها و حتی صدها هزار انسان و ویرانی سرزمین ما، محصول این مبارزات را نیروهای ارتجاعی غصب کرده و جامعه ما را در مسیر قهقرائی تر از گذشته سوق دادند. حاصل جنگ های استقلال طلبانه مردم ما را به ضد استعمار و امپریالیسم متجاوز انگلیس در قرن نوزدهم و بیستم، به خاطر نبود نیروی آگاه ملی در رهبری آن، امیر دوست محمد خان، امیر عبدالرحمن خان و نادر خان به غارت بردند و هرکدام به نحوی ما را دوباره در اسارت خود و اربابان خارجی شان انداختند. دست آورد مقاومت خونین مردم ما علیه سوسیال امپریالیسم شوروی را در اواخر قرن بیستم امپریالیسم امریکا، ارتجاع منطقه و ارتجاع بنیادگرای جهادی - طالبی غصب کرده و چنین روز سیاهی را بر سر ما آورده اند که هر انسان با احساس به حال ما اشک می ریزد.

شاید کسی بپرسد که چرا در جنگ مقاومت ضد تجاوز شوروی بدون تدارک و در کنار اخوانی ها شرکت کردید؟ شرکت نیروهای ملی و مترقی در جنبش مسلحانه همگانی و خود جوش مردم علیه تجاوز شوروی، بدون تدارک قبلی، موضوعی است که ویژگی های خاص خود را داشت. یاد مان نرود که وقتی در دره صوف، پکتیا، کنر، بامیان، وردک، نیمروز . . . و سرانجام ۲۴ حوت ۱۳۵۷ ش هرات حرکات خودجوش مسلحانه مردم بر پا شد، هرگز موجد و رهبری کننده آن نیروهای ارتجاعی اخوانی نبودند. آن ها در پیامد های این حرکات و برای غصب ثمرات آن توسط بیگانگان سازماندهی شدند. از همین جاست که یکی از سازمان های انقلابی شرکت کننده در جنگ (ساما)، با تأیید تقدم شعار "آزادی ملی" برخاسته های دیگر در وقت تجاوز، در اولین اعلامیه خود به جنبش خودجوش مردم هوشدار داد و شرایط پیروزی یک جنگ مقاومت ملی و تکامل آن را به جنبش رهائی بخش خلق برشمرد. "ساما" در اولین اعلامیه خود به قلم شهید مجید چنین بیان کرد که:

"تجارب سرتاسر جامعه بشری و من جمله نبردهای ضد امپریالیستی پارینه خلق ما به بهای خون هزاران فرزند پاکباز این سرزمین مؤید این حقیقت است که آزادی ملی بدون دموکراسی واقعی، عدالت اجتماعی و گرایش مترقی جز اسارت نوین و ضیاع خون های ریخته شده پیامدی نداشته و نخواهد داشت." (اولین اعلامیه ساما)

خوب دقت کنید! "ساما" به صراحت گفته است که شرکت ما در جنگ فقط به خاطر جنگ و یا حتی صرف برای طرد تجاوز نیست. ما در جنگ ضد تجاوزی که توسط مردم (توجه کنید توسط مردم) به شکل خود جوش آن راه افتاده ضمن اشتراک، رسالت هائی را باید به انجام برسانیم. این رسالت ها عبارتند از کسب آزادی ملی، تحقق دموکراسی واقعی، تأمین عدالت اجتماعی و تثبیت گرایش مترقی برای جنبش؛ تا بالاخر بتوانیم جنبش مردمی و جنگ مسلحانه را از یک جنبش خودبه خودی و یک جنگ یله جار به یک جنبش رهبری شده بدل کنیم که بعد از طرد تجاوز و به دست آوردن "آزادی ملی" بتواند به مردم دموکراسی واقعی و عدالت اجتماعی را تأمین کند و جامعه را با گرایش مترقی به سمت تکامل و رفاه رهنمون شود و به رهائی خلق بینجامد.

اما دریغ و درد که دست درازی ها و زد و بند امپریالیسم با فئودالیسم و ارتجاع و گسیل انبارهای سلاح و ملیاردها دالر و هزاران متخصص و جنگجو توسط شان، مانع و سد راه رسیدن ما و مردم ما به این آرمان والا گردید و با تسلط نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی بر جنبش ضد تجاوزی مردم ما، آن همه جان فشانی ها و قربانی دادن ها "جزاسارتی نوین و ضیاع خون های ریخته شده پیامدی نداشت".

این پیامد تلخ و جان گداز بر این فهم و برداشت صحه گذاشت که جنبش یله جار را (هرچند توده ئی هم باشد، بدون رهبری سالم، مترقی و توانمند) نیروهای ارتجاعی مسلط بر آن، به میل خود به بیراهه عقب ماندگی و اسارت نوین سوق می دهند. هرگز نیروهای ملی و مترقی مجاز نیستند به چنین انحرافی تن در دهند چه رسد به این که دنباله رو آن شوند. نیروهای مترقی در آن زمان و در متن جنگ مقاومت نه تنها دنباله روی ارتجاع را که علیه تجاوز هم می جنگید نکردند، بلکه از خطر مثلث شوم ذلت و وابستگی (سوسیال امپریالیسم، امپریالیسم و ارتجاع) و انحراف مقاومت، در مقالات و نوشته های متعدد هوشدار دادند و دست درازی های امپریالیسم، ارتجاع منطقه و ارتجاع داخلی را در جنبش مردم محکوم نمودند و عواقب آن را نیز پیش گوئی کردند.

نیروهای ملی و مترقی وظیفه دارند که جنبش های توده ئی را ایجاد و رهبری کنند، و هکذا باید در جنبش های توده ئی خود جوش هم جهت سمت دهی و رهبری درست آن به سوی "تحقق دموکراسی واقعی، عدالت اجتماعی و گرایش مترقی" شرکت کنند. ولی وقتی جنبشی نه توسط توده ها، بلکه به اساس تضاد منافع امپریالیسم و ارتجاع منطقه توسط ارتجاع وحشی و خونخوار طالبی که زن و مرد بی گناه ما را گردن می زند و سنگسار می کند و تجربه تلخ چند سال قدرت مداری شوم و سیاهش هم پیش روی ماست، با سازمان دهی شریکترین و ارتجاعی ترین نیروهای پاکستانی، که دشمنی شان را هم با مردم افغانستان پنهان نمی کنند، راه افتاده و هدفش از آغاز پیدایش تأمین منافع اربابان رنگارنگ ارتجاعی و امپریالیستی است، ما هرگز حق نداریم مؤید و بدتر از آن دنباله رو آن شویم. دنباله رو از آن جهت که چون نیروی قابل حساب و مؤثری در جنگ نیستیم و توان سمت دهی و رهبری آن را نداریم، که حتی به پای خود هم نمی توانیم بایستیم، لذا به دنباله رو طالب بدل می شویم. درحالی که در جنگ ضد تجاوز شوروی چپی ها جبهات مسلح مستقل، نیمه مستقل و پوششی داشتند که حتی در برخی از جبهات پوششی هم به خاطر نقش برجسته رفقای چپ انقلابی، جبهه را به چپی ها نسبت می دادند.

به طور یقین می توان گفت که در نتیجه وحشت و بمباران دمان امپریالیسم، فشار اقتصادی و تحمیل رقتبار جناح جنگ سالار جهادی، اختلافات قومی و لسانی و اغواگری های مذهبی... عده ای از مردم مظلوم ما هم دنبال طالبان افتاده اند. با این حال وقتی ماهیت رهبری و عمق ارتجاعی و وابستگی حرکت طالبان به ما روشن است، ما حق نداریم با دنباله روی پوپولیستی یا عامی گرایانه، فقط به دلیل حضور عده ای از مردم نا آگاه و فریب خورده در این حرکت، آن را تأیید کنیم. به عکس در پهلوی افشای ماهیت امپریالیسم و تجاوز آن به کشور ما، باید با افشای ماهیت ضد مردمی

و ماورای ارتجاعی طالب به این عده مردم حالی بسازیم که قربانی سفیهانه مقاصد شوم طالبان و اربابان شان نشوند.

تکرار می کنیم ما وظیفه داریم و باید همچنان که علیه تجاوز، غارت و کشتار امپریالیزم و متحدین داخلی اش یعنی اداره مستعمراتی کرزی و شرکاء مبارزه می کنیم، ماهیت پلید و ارتجاعی طالب و دستان پشت پرده ای که آن را یاری می کند، وحشت و بربریت طالبی و دورنمای حاکمیت دوباره آن را نیز به مردم افشاء کنیم و علیه آن موضع بگیریم. ما باید به مردم حالی بسازیم که نباید به تکرار خود را از چاهی به چاه دیگری بیندازند. ما باید به مردم بفهمانیم که با حاکمیت دوباره طالب هیچ نیروئی قادر نیست برای مدت های مدیدی جلو سیر قهقرائی جامعه و وحشت و بربریت طالبی را که خیلی بدتر از دور گذشته خواهد بود، بگیرد. طالبان که باری شکست خورده اند و مردم از آن ها حمایت نکرده اند با رسیدن دوباره به قدرت چون مار زخمی زهر شان را به طور کامل بر بدنه بی دفاع و بی پناه مردم تحت سیطره خود خالی خواهند کرد. آن ها بی گمان جامعه ما را قرن های دیگر به عقب پرت خواهند نمود.

از این بحث چنین نتیجه نشود که ما با نفی طالبان گویا مؤید وضع موجود هستیم. هرگز و به هیچ وجه چنین نیست. ولی در بین دشمنان تشخیص (و نه تأیید) بد و بدتر معمول است آنچنان که مارکس هم بورژوازی را نسبت به اشرافیت فئودالی پیشرفته تر می دانست و لنین و مائوتسه دون و دیگران هم سطح رشد، عقبماندگی، درندگی، وحشت و... دشمنان رنگارنگ را شرح داده اند و بدتر از بد را مشخص کرده اند تا با هر یک به شیوه مقتضی مبارزه شود. ما حاکمیت موجود را زائیده تجاوز می دانیم و از نظرها هرگونه همراهی و همسوئی با آن نیز، چه در شرکت به مقامات عالیۀ ارکان دولت باشد و چه در قرارگرفتن در NGO های غارتگر و دزد و در هر شکل دیگر آن، همراهی با تجاوز است. به عکس ما به طرد کامل تجاوز و زائیده اش باور داریم و در جهت تحقق این آرمان و استقرار نظام مبتنی بر منافع ستمکش ترین طبقات جامعه خود مبارزه می کنیم. و اما باید مشخص بسازیم که متحدین نبرد ضد تجاوزی ما کیانند؟ و چه نوع جنبشی "جنبش مقاومت ملی" است؟

در این جا می خواهیم برای روشن شدن نحوه اتحاد و یا همسوئی در جنگ ضد تجاوزی با نیروهای دیگر و شرایطی که انقلابیون در چنین همگامی و همسوئی یا این "جبهه متحد" باید مشخص و ارائه کنند چند موردی از تجارب تاریخ را یاد دهانی کنیم. تا ببینیم که شرایط یک جنبش مقاومت ملی چیست ؟

مائوتسه دون در ارتباط دموکراسی و مقاومت در برابر جاپان می گوید:

"...مبارزه به خاطر دموکراسی عیناً به معنی مبارزه به خاطر مقاومت است. مقاومت و دموکراسی متقابلاً شرط یک دیگراند، درست همان طور که مقاومت و صلح داخلی و یا دموکراسی و صلح داخلی شرط یک دیگر اند. دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت می تواند برای رشد جنبش به خاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد نماید. (آثار منتخب مائو، چاپ فارسی، جلد ۱، ص ۴۴۰)

این اصل هم اکنون در افغانستان شدیداً قابل تأکید است. آیا طالبان حاضراند حد اقل دموکراسی را رعایت نموده جز خود نیروی دیگری را با حفظ هویت و تشکیلاتش حتی در جبهه جنگ ضد تجاوزی درکنار خود بپذیرند؟ آیا طالبان حاضرند ابتدائی ترین اصول دموکراتیک در جبهه متحد ضد تجاوزی را که همانا به رسمیت شناختن هویت و حق دموکراتیک تمام نیروهای ضد تجاوزی، عدم وابستگی به امپریالیسم و یا نیروی خارجی دیگر، احترام به عقاید نیروهای همراه و تأمین آزادی و حقوق مردم است مراعات کنند؟ آیا طالبان حاضر اند با نیروی سازمان یافته مسلح دیگری در کنار خود با صلح و وحدت زندگی کنند؟ ما که چنین تصویری را هم نمی توانیم بکنیم. بناءً نمی دانیم

نیروئی و یا کسی که بخواهد درجبهه ضد تجاوز با طالبان همراهی کند چه شرایطی را در نظر باید بگیرد و طالبان چه چیزی را از دیگران می پذیرند؟

جنگی را که اکنون طالبان راه انداخته اند، اگر بپذیریم که جنگ مقاومت و ضد تجاوز هم است (که پذیرش آن دشوار است)، چون جنگ توده ها نیست و هیچ حق و سهمی به مردم و یا نیروهای مردمی قابل نیست، محکوم به شکست است. هرکسی هم که بخواهد با این جنگ همراهی کند باید تمام شرایط و دساتیر طالبان را بپذیرد یعنی طالب شود. بناءً، این جنگ را نمی توان "جنگ مقاومت ملی" نامید.

مائوتسه دون می گوید: "جنگ مقاومت قسمی، که صرفاً به وسیله دولت (د افغانستان به وسیله طالبان) انجام می گیرد و توده های مردم در آن شرکت ندارند، قطعاً به شکست می انجامد. زیرا که جنگ مذکور جنگ انقلابی ملی به معنای کامل آن به شمار نمی رود، زیرا که جنگ مذکور جنگ توده ها نیست...

در جنگ انقلابی ملی به معنای کامل آن یا جنگ مقاومت همگانی باید برنامه ده ماده ئی برای مقاومت در برابر ژاپن و به خاطر نجات میهن را که حزب کمونیست مطرح کرده است، عملی ساخت." (جلد دوم آثار صدرمائو، فارسی، ص ۸۶). (برای مطالعه برنامه ده ماده ئی حزب کمونیست رجوع کنید به جلد دوم آثار صدر مائو، ص ۳۲ تا ۳۶).

توجه می کنید که حتی جنگی را که دولت گومیندان با ارتش چند صد هزار نفری اش علیه جاپان راه انداخته چون یشتوانه مردمی و برنامه دموکراتیک ندارد، مائوتسه دون آن را جنگ انقلابی ملی نمی خواند و شکست آن را پیش بینی می کند. و فقط جنگی را ملی و انقلابی و قابل تأیید و پشتیبانی می داند که در آن توده های وسیع شرکت داده شوند و برنامه دموکراتیک برای تأمین حقوق و آزادی های مردم و نیروهای سیاسی داشته باشد. جنگ ضد تجاوز شوروی جنگ توده ها بود. ما می خواستیم با اشتراک در جنگ برایش برنامه دموکراتیک ببریم و آن را جهت مترقی بدیم و چون در این کار موفق نشدیم جنگ توده ها توسط نیروهای مسلط ارتجاعی به بیراهه برده شد. حال کدام یک از این شرایط را طالبان، با ستیزه ای که گاهگاهی واقعاً وحشیانه است (مانند گردن زدن خبرنگاران و یا کارمندان مین پاکی و یا طبی، سنگسار زنان، سوختاندن مکاتب و تیزاب پاشی به روی دختران مکاتب و...)، دارند که بتوان آن ها را نیروی مقاومت ملی و جنگ شان را جنگ انقلابی ملی خواند و تأیید کرد. طالبان نه از حمایت توده های وسیع بر خورداراند و نه هم با دموکراسی و حق مردم سازگار.

مائوتسه دون هدف سیاسی یک جنگ انقلابی ملی را چنین تعریف می کند: "هدف سیاسی جنگ مقاومت ضد ژاپنی ... عبارتست از بیرون راندن امپریالیست های ژاپن و ایجاد چینی نوین که در آن آزادی و برابری حکم فرما باشد." (جلد دوم آثار مائو، ص ۲۳۲)

در این جا به وضاحت می بینیم که مائوتسه دون "بیرون راندن امپریالیست های ژاپن و ایجاد چین نوینی را که در آن آزادی و برابری حکم فرما باشد" اجزای یک هدف سیاسی می داند که لازم و ملزوم یک دیگراند. آیا می توان تصور کرد که تحت رهبری طالبان، اگر امپریالیست های متجاوز از افغانستان بیرون هم رانده شوند، افغانستان نوینی که در آن آزادی و برابری حکم فرما باشد ایجاد می شود؟ هرگز! چنین چیزی خیال است و محال.

ما با درنظرداشت تجارب خونین گذشته خود و داشتن تلی از شهدای انقلابی و مردمی و نتیجه تلخ رهبری های ارتجاعی بر جنبش های گذشته نباید صرف با احساسات ضد تجاوزی به قضایا برخورد کنیم. پس از این باید در شرکت به هر جنگ و جنبشی روی وحدت به عنوان یک نیروی مستقل با حفظ هویت ایدئولوژی و تشکیلات خود و تأکید بر آزادی و دموکراسی برای مردم و ترقی جامعه، عمل کنیم و از هیچ یک از این شرایط گذشت نکنیم. ما در

جنگ صرف برای جنگیدن شرکت نمی کنیم. مائوتسه دون در این رابطه نیز رهنمود شایسته دارد: "جنگ مقاومت، وحدت و ترقی . . . مجموعه واحدی را تشکیل می دهد و از هیچ یک از آن ها نمی توان صرف نظر کرد. چنانچه تکیه بر روی جنگ مقاومت، نه بر روی وحدت و ترقی گذاشته شود، چنین "جنگ مقاومت" نه استوار خواهد بود و نه پایدار. بدون برنامه ای برای وحدت و ترقی، جنگ مقاومت دیر یا زود به تسلیم طلبی می گراید و یا به شکست می انجامد. ما کمونیست ها برآنیم که این سه اصل باید مجموعه واحدی را تشکیل دهد". (جلد دوم آثار صدر مائو، چاپ فارسی ص ۶۰۷) ویا "بدون وحدت و ترقی "جنگ مقاومت" جز سُخنی توخالی و پیروزی مقاومت علیه ژاپن جز امیدی عِبَث نخواهد بود". (همانجا ص ۶۰۸)

واقعاً چنین است و تجربه تلخ ما نیز برآن صحنه گذاشته است. ما که بنا بر عوامل بازدارنده داخلی و خارجی نتوانستیم در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم شوروی اصل وحدت و ترقی را نیز شامل جنگ مقاومت بسازیم، با طرد تجاوز، جنبش مقاومت تسلیم خواسته های امپریالیسم و ارتجاع شد و مصیبت های کنونی پیامد آنست. هرگاه کسی باز بیاید و زیرنام مقاومت علیه اشغال امریکا، تسلط و سیطره "آی اس آی" پاکستان و القاعده و طالبان را بر ما و مردم ما تحمیل کند، چنین مقاومتی واقعاً "سخن توخالی" و حتی فاجعه است و با چنین متحدینی امید به آزادی امیدی عِبَث خواهد بود.

تکرار تجربه تلخ پارینه، دیگر اشتباه به حساب نمی آید و ما نباید نا خواسته و ناسنجیده در جایگاهی قرار بگیریم که هرگز شایسته ما نیست. مقاومت علیه اشغال امریکا و متحدین جهانی و منطقه ئی اش حق و وظیفه ما و مردم ما است که باید با آگاهی و بسیج مردم و پیوند زدن شان با نیروهای واقعاً آزادی خواه و مردمی، با تدوین و تحقق برنامه آزادی خواهانه و مترقی جهت رهائی کامل ملک و مردم ما تدارک دیده شود و کلیه نیروهای ملی و مترقی باید صادقانه و بی دریغ برای آن کار و عمل کنند.

شاید دوستانی از ستالین نقل قول بیاورند که گفته بود: "مبارزه امیرافغان برای استقلال افغانستان با وجود نظریه سلطنت طلبی او و اعوان و انصارش از نظر عینی مبارزه انقلابی است زیرا این مبارزه امپریالیسم را ضعیف و قوایش را تجزیه کرده و آن را از ریشه متزلزل می سازد . . .". (ستالین ، راجع به اصول لنینیسم، چاپ فارسی، ص ۸۶)

جا دارد که در همین جا و از همان اثر ابتداء نقل قول دیگری بیاوریم که ستالین می گوید: "مسأله ملی طی بیست سال اخیر در معرض یک سلسله تغییرات بسیار مهم قرار گرفت. مسأله ملی در دوره بین الملل دوم و مسأله ملی در دوره لنینیسم ابداً باهم یکی نیست این دو نه فقط از حیث حجم و کمیت بلکه از نظر جنبه داخلی خویش نیز با یک دیگر عمیقاً متضاد اند". (همان اثر ص ۸۰)

برخورد دیالکتیکی و واقعیت های عینی حکم می کند که بگوئیم طی این حدود بیش از ۸۰ سالی که از آن نوشته ستالین گذشته است نیز در مسأله ملی تغییراتی آمده که نمی توان از کنار آن به سادگی گذشت و با ذکر همان نقل قول اکتفاء کرد.

در زمان ستالین از جنبش های ملی مستعمرات که به ضد تسلط امپریالیسم عمدتاً به رهبری بورژوازی ملی کشورهای مستعمره راه می افتاد، حمایت می شد. و این امری اصولی و مترقی بود، چه، امپریالیسم و استعمار با تکیه به نیروهای ارتجاعی (عمدتاً اشرافیت فئودالی) ملت ها را در بند می کشیدند. در مقابل، نیروهای استقلال طلب که عمدتاً بورژوازی ملی در رأس آن بود جهت پاره کردن این بندهای استعماری و تضعیف حلقه امپریالیسم جنبش های ملی استقلال طلبانه را راه می انداختند.

در همین کشورما افغانستان، آن زمان امپریالیسم انگلیس در زد و بند با ارتجاعی ترین فئودالان و روحانیون مرتجع می کوشید کشورما را زیر سیطره خود داشته باشد. درحالی که امان الله خان و یارانش (و به قول ستالین اعوان و انصارش) که در تاریخ ما به نام مشروطه خواهان دوم لقب گرفته اند و دولت مُستعجل شان نیز دولت مشروطه خوانده می شود، نمایندگان بورژوازی پیشروتر به حساب می آمدند و برنامه های شان تا آن زمان مترقی ترین و دموکرات ترین برنامه طرح شده در کشورما شمرده می شد و جنبش ضد تجاوزی شان از حمایت اکثریت قاطع مردم کشور برخوردار بوده و به هیچ اجنبی وابسته نبود. بنابراین حق داشت که مورد تأیید هر نیروی مترقی در سطح ملی و بین المللی قرار بگیرد. تاریخ گواه است که ضربه آن جنبش بر امپریالیسم انگلیس آنقدر کاری بود که انگلیس دیگر هرگز نتوانست مستقیماً خود وارد رویارویی با مردم افغانستان شود. ستالین و بلشویک ها این جنبه مترقی و مردمی را می دیدند و باید از آن حمایت می کردند. بگذاریم از این که در شرایط آن روز مقایسه این جنبش ضد امپریالیستی با سوسیال دموکرات های اروپائی که در سطح حمایت از امپریالیسم خودی سقوط کرده بودند چقدر ضروری و به نفع جنبش های ملی و مترقی آن روز بوده است.

ولی از جنگ جهانی دوم به بعد دیگر بورژوازی ملی، مستقل و پیشرو امکان رشد نیافته و جای آن را عمدتاً بورژوازی وابسته به امپریالیسم یا کمپرادور گرفته است که اگر هم با یک جناح امپریالیسم تقابل کند به جناح دیگر وابستگی مطلق دارد. و هرگاه که در رأس جنبشی قرار گرفته، آن را به امپریالیسم مربوطه خود تسلیم داده است. نمونه آن را در بسیاری از نقاط جهان و به ویژه در کشورهای اروپای شرقی و شوروی سابق به وضاحت می توان دید که چگونه زیرنام استقلال خواهی به دنباله روان مطیع امپریالیسم بدل گشته اند. قابل تذکر است که در شرایط امروز همه شاهدیم که امپریالیسم و کمپرادوریزم وابسته به آن در پیوند با نیروهای ارتجاعی بومی و جهانی برای دربند کشیدن خلق ها مشترک عمل می کنند. به همین اساس است که نیروهای ارتجاعی کشور ما، من جمله طالب با هزاران رشته و با سرشت و سرنوشت به امپریالیست های متعدد و متحدین مرتجع منطقه ئی شان وابسته اند. و به هیچ صورت نمی شود آن را با جنبش استقلال طلبانه امان الله خان و یارانش مقایسه کرد. و یا آن را جنبش "مقاومت ملی" نام نهاد و تأیید کرد.

بد نیست در ارتباط با ماهیت جنبش های ملی و شرایط و نحوه حمایت از آن ها گفته دیگری را از همان کتاب ستالین بیاوریم: "مسأله ملی قسمتی از مسأله عمومی انقلاب پرولتاریا، قسمتی از دیکتاتوری پرولتاریا است." مسأله بدین قرار است که آیا امکان های انقلابی که در بطون نهضت آزادی خواهانه انقلابی ممالک مظلوم نهفته است، اکنون به انتها رسیده است یا نه و اگر نرسیده آیا امید و اساسی وجود دارد که بتوان از این امکان ها برای انقلاب پرولتاریا استفاده نمود و کشورهای غیرمستقل و مستعمره را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی به ذخیره پرولتاریای انقلابی و به متفق وی تبدیل نمود؟ "از این جاست لزوم کمک، آن هم کمک قطعی و جدی پرولتاریای "ملل راقیه" به نهضت آزادی خواهانه ملل مظلوم و غیر مستقل. معنی آن این نیست که پرولتاریا باید با هر قسم نهضت ملی یعنی در همه جا و همیشه و در تمام موارد به خصوص کمک نماید. (ستالین، راجع به اصول لنینیسم ص ۸۳ و ۸۴) (تاکید روی کلمات همه جا از ما است).

این نقل قول طولانی، به ویژه آن نکاتی را که ما روی آن تأکید کرده ایم به وضاحت روشن می سازد که هر جنبش، ولو که ظاهر ضد تجاوز هم داشته باشد، جنبش ملی و ضد امپریالیستی نیست که پرولتاریا و نیروهای مترقی ملزم به حمایت از آن باشند. جنبش آزادی خواهانه و ضد امپریالیستی باید کشور مستعمره را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع وابسته به آن رها نموده، تأکید می کنم باید کشور مستعمره را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی

و ارتجاع وابسته به آن رهانیده و به ذخیره پرولتاریای انقلابی و متفق وی تبدیل نماید. چنین جنبشی را که هدفش فراتر از "استقلال"، به آزادی ملی و رهائی خلق می انجامد، نه تنها باید حمایت کرد بلکه در ایجاد، تکامل و به پیروزی رساندن آن تا سرحد قربانی هم عمل باید کرد. ولی جنبش طالبان افغانستان و متحدین پاکستانی شان شقی ترین دشمن انقلاب، پرولتاریا و نیروهای مترقی هستند که هرگز هیچ امیدی به همراهی و همسوئی شان با پرولتاریا و در نتیجه با سازمان های پرولتاری و مترقی نیست. چه رسد به این که بتوان به همراهی و کمک طالب، و بدتر از آن تحت رهبری طالب، افغانستان مستعمره را از ذخیره امپریالیزم و ارتجاع به ذخیره پرولتاریا و متفق وی بدل نمود. این محال است!

با این حال به تکرار یاد آور می شویم، ما هم اکنون در کشور اشغال شده خود وظیفه داریم برای آگاهی مردم در بسیج شان جهت دفع تجاوز کار کنیم. به همین نحو باید برای جلوگیری از گوشت دم توپ ساختن مردم توسط طالب و یا هر نیروی ارتجاعی و امپریالیستی دیگر کار کنیم. ما باید با حوصله مندی برای تدارک و برپایی سازمان یافته یک جنگ توده ئی طولانی مترقی ضد تجاوزی کمرهمت ببندیم و بکوشیم از سازماندهی خود و نیروهای مردمی تا به آگاهی و سازماندهی آگاهانه توده ها تکامل کنیم. این امر چنان که عده ای خسته و درمانده، در شرایط امروز و در برابر سلاح و تخنیک پیشرفته امپریالیسم ناممکن می دانند، ناممکن نیست. مردم دلاور و رزمنده عراق دیروز با اثبات بخشی از این امکان جهان را به حیرت فرو بردند و مردم رزمنده و دلاور ما نیز فردا همین کار را خواهند کرد. ولی همین اکنون، ضمن آن تدارک، می توانیم از جنبش ها و حرکات توده ئی مثل اعتصابات، تظاهرات و عکس العمل های مردمی در سرتاسر کشور حمایت بی دریغ و فعال کنیم و با شرح عوامل و ریشه های پرابلم های جامعه مستعمره خود، که بی شک در وجود امپریالیسم و ارتجاع نهفته است، آن حرکات را حتی الامکان ماهیت ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی بدهیم. خود ما نیز باید در ایجاد چنین جنبش های توده ئی بکوشیم. ما باید با حوصله مندی وظیفه اساسی مان را که تدارک سه سلاح مبارزه خلق متناسب با ایجابات زمان و سطح تکامل امروزی است به انجام برسانیم. اعتقاد به اصل ستراتیژی "جنگ توده ئی طولانی" بدان معنی نیست که می شود بی گذار به آب زد، چه هم اکنون ما به آن مرحله از رشد تشکیلاتی، سیاسی و نظامی نیستیم که مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه ما را بسازد و ما در انجام این وظیفه عمده ناگزیر به همراهی و حتی دنباله روی از طالب شویم. آن به اصطلاح "کمونیست" های قافیه باف "چپ" ولی بی عمل وطنی ما که حتی قدرت بسیج یک تجمع اعتراضی ده نفری را در داخل و یا خارج کشور ندارند، چه رسد به بسیج مسلحانه، و موجودیت شان را باید در انترنیت و یا در رأس NGO های دزد و غارتگر و در کنار اشغالگران جست و جو کرد، در شرایط کنونی با تشخیص نادرست و عمده سازی مبارزه مسلحانه در ورق پاره های انترنیتی شان که ملهم از سیاست های آی. اس. آی پاکستان یعنی آفریدگار طالب می باشد، به مهممل گوئی پرداخته؛ جنبش را به همسویی انقیاد طلبانه با طالب فرا می خوانند.

یاد آور می شویم که یک شکل مبارزه زمانی عمده می شود که متناسب با نیاز زمان و سطح تکامل کار، اشکال دیگر مبارزاتی را در خدمت خود بگیرد و کارسازترین، ضروری ترین و مناسب ترین شکل مبارزه در همان مقطع باشد. ابزار و ساختارهای لازم اجرائی آن آماده شود و نیروی انقلابی هم بتواند و باید آن شکل مبارزه را بهتر از شکل های دیگر در دستور کار و عملش قرار داده و به پیش ببرد. ما، و کلاً نیروهای چپ انقلابی که از نظر ستراتیژیک به "جنگ توده ئی طولانی" باورمند هستیم، متأسفانه در چنین شرایطی نیستیم و نمی توانیم هم اکنون مبارزه مسلحانه را راه بیندازیم، چه رسد به این که آن را شکل عمده مبارزه قرار بدهیم. انجام وظایف انقلابی، آنچنان که قافیه بافان "چپ" بی عمل ما می پندارند، مانند ادای نماز نیست که تحت هرگونه شرایطی باید به جا آورده شود.

تکرار طوطی وار کلمات پرطمطراق هم دردی را دوا نمی کند. ما در انجام وظایف انقلابی باید تحلیل مشخص از اوضاع مشخص داشته باشیم. و در این تحلیل باید واقعبینی انقلابی داشته باشیم. نخست خود و توانمندی خود را در متن شرایط موجود در نظر بگیریم و ببینیم که چه هستیم و چه کرده می توانیم. از آرزوی "چه باید کرد؟" تا واقعیت "چه می توان کرد؟" همیشه تفاوت هائی وجود دارد که رفع و دفع این تفاوت ها پروسه مبارزاتی گاهی طولانی را ایجاب می کند. مارکسیست – لنینیست ها با ریالیسم انقلابی شان از آنچه می توان کرد شروع می کنند و بنا را بر آن می گذارند تا با کار و پیکار خستگی ناپذیرشان به آرزوی "چه باید کرد؟" برسند. آنچنان که لنین، ستالین، مائوتسه دون و دیگر انقلابیون کمونیست کردند.

مؤخره:

به اساس تحلیل دیالکتیکی تضاد، امپریالیسم و ارتجاع در افغانستان اجزای یک جهت تضاد هستند. تضاد اینجا و آنجای شان (تضاد ارتجاع طالبی با امپریالیسم اشغالگر و ارتجاع همسنگر آن) همان مسأله همگونی و مبارزه اضداد در درون خود است. ارتجاع کشور ما که در سطور بالا آن را تعریف کردیم و بی گمان دشمنان خلق اند، در سرشت خود همراه و همسو با منافع امپریالیسم و تجاوز اند.

از دید ستراتیژیک بر اساس پیوند تاریخی و همسرشتی ارتجاع و امپریالیسم، ارتجاع طالبی و هر ارتجاع دیگری با امپریالیسم در یک سوی سنگر قرار دارند. طالبان نیز در نهایت جایگاه و یژه خویش را در آن صف به طور کامل احراز خواهند کرد. در مسأله همگونی و مبارزه اضداد درونی در کمپ امپریالیسم و ارتجاع، بر پایه همسرشتی تاریخی و اجتماعی این دو، هم اکنون همگونی بین بخشهایی از آنها بر مبارزه چیرگی یافته و عمدگی کسب کرده و مبارزه میان شان به جایگاه تبعی و ثانوی تنزل خواهد یافت تا در شرایطی نادر عمده شود.

"جنبش طالبان" که زن و مرد بی گناه ما را وحشیانه گردن می زند و سنگسار می کند و تجربه تلخ چند سال قدرتمداری شوم و سیاهش هم پیش روی ما است؛ نه توسط توده ها، بلکه به اساس تضاد منافع امپریالیسم و ارتجاع منطقه، با سازمان دهی شریترین و ارتجاعی ترین نیروهای پاکستانی، که دشمنی شان را هم با مردم افغانستان پنهان نمی کنند، راه افتاده و هدفش از آغاز پیدایش تأمین منافع اربابان رنگارنگ ارتجاعی و امپریالیستی بوده است. لذا از بدو امر تا حال به هیچ وجه شرایط یک جنگ مقاومت ملی را که بتوان از آن حمایت کرد، نداشته و ندارد. طالبان نه از حمایت توده های وسیع بر خورداراند و نه هم با دموکراسی و حق مردم سازگار، و نه برنامه ای اجتماعی موافق خواست ها و نیاز های مردم در دستور کار دارند. این تحریک سیاه ارتجاعی در اوج غلظت مزدوری و وابستگی به جناح هائی از ارتجاع منطقه و امپریالیسم جهانی، دیر یا زود از موضع ظاهراً متخاصم به موضع همسو با امپریالیسم و بخش های دیگر ارتجاع بومی استحاله شده و تغییر موضع خواهد داد. این پروسه قبلاً آغاز شده و در شرف تکمیل شدن است. چه در صورت تقویت یا تضعیف جبهه امپریالیسم و ارتجاع، واژگونی سلطه خونین این دو اهریمن، یعنی پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد ارتجاع فئودالی و کمپرادوری، رسالت توده های آگاه و متشکل بهره مند از رهبری با اوتوریته و مدبر پیشاهنگ انقلابی است! امیدواریم در نتیجه کار و پیکار انقلابی درست، اصولی و پیگیر مشترک و تدارک و ایجاد ساختار های اجرائی ضرور این مأموریت، باز روزی بتوانیم به خواست قلبی همه انقلابیون و توده های تحت ستم و حرمان کشیده و رفقای خود ما پاسخ بجا، منطقی و کارآ بدهیم و به همراهی خلق ما غرش و چکاک مسلسل های مان متجاوزان و متحدان مرتجع شان را نشانه بگیرد و با طرد کامل شان از کشور و جامعه خود، شاهد پیروزی خلق

های مظلوم و بلاکشیده افغانستان باشیم که در کشور و جامعه آزاد، دموکراتیک، آباد، مرفه و مترقی فارغ از هر نوع ستم زندگی کنند. به امید آنروز!

از شماره سوم عقاب ارگان تنوریک سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان (MLOA) جوزا/ جون
۲۰۱۲/۱۳۹۱